

آثار افلاطون

خطابه جناب آقای فروغی (ذکاء الملك) شنبه هفتم آذر ماه ۱۳۱۵
در دانشکده معقول و منقول

ولیکن می‌شناسیم و میدانیم که وجود داشته اند بعضی هم برادران و خویشان خود افلاطون می‌باشند اما اینکه این مکالمه ها در حقیقت واقع شده یا نشده است محل تأمل است هیچکدام از آنها یقیناً درست آنقسم که افلاطون نقل کرده واقع نشده است ولیکن شاید بی چیزی هم نبوده است بعضی را هم ظن قوی میرود که افلاطون تماماً ساخته است و اینقدر مسلم است که در این نوشته‌ها قیدی بر عایت تاریخ و مطابقت با حقیقت نداشته و اصل مقصودش گفتن مطالبی بوده که در نظر داشته است .

ممکن است این فکر پیش بیاید که افلاطون چرا کتابهای خود را بصورت مکالمه در آورده است و این سؤال یقیناً بذهن میاید اگر بیاد بیاوریم که ظاهراً افلاطون اول کسی است که این شیوه را اختیار کرده است بعد از افلاطون اشخاص متعدد بنقید او کتابهایی بصورت مکالمه نوشته اند چه از نویسندگان یونان و روم و چه از متأخرین ولیکن پیش از افلاطون گفته نشده است که کسی صورت مکالمه بکتابهای خود داده باشد

ظاهراً جواب این سؤال اینست که افلاطون با آنکه آثار قلمی بسیار دارد معتقد بکتاب نبوده است یعنی کتاب را واقعی بتعلیم نمیدانسته است و گمان می‌رود که این عقیده را مانند بسیاری از معتقداتش از استاد خود سقراط در یافته باشد و میدانید که سقراط اصلاً قلم روی کاغذ نگذاشته و هیچوجه آثار کتبی ندارد کتاب چیزی است جامد و بیان که محتویات خود را نمیتواند توضیح کند و بامقتضای حال مناسب دهد و مطابق فهم خواننده سخن بگوید و ازین رو سوء تفاهم بسیار ممکن است دست دهد و فایده خواندن کتاب کم باشد بنا بر این تعلیمات سقراط تماماً شفاهی بوده آنها نه بنحو تدریس و نطق

و خطابه بلکه بصورت مباحثه و مجادله زیرا که سقراط خود مدعی علم نبود و همواره بجهل خویش اقرار میکرد و از روی حقیقت یابنا بر مصلحت همیشه میکشید من حقیقت را نمیدانم و بوسیله مباحثه با اشخاص میخواهم آنرا کشف کنم و تحصیل علم نمایم من علم و هنری ندارم فقط هنری که دارم اینست که مانند مادرم فن قابلهگی میدانم جز اینکه مادرم زنهارا در وضع حمل مدد میکرد و من عقلها و ذهن هارا مدد میکنم که زاینده شوند یعنی علمی که در نهاد ایشان هست ظاهر شود و بآن متنبه گردند و این سخن از اینجا ناشی است که عقیده سقراط این بوده یا شاید عقیده خود افلاطون است که علم را هیچکس اگر هم داشته باشد بدیگری نمی تواند اعطا کند بلکه حقایق همه در ذخیره خاطر همه کس هست جز اینکه بحال کمون است و همه کس علم را در حیات قبل تحصیل نموده و در این حیات از آن غفلت و فراموشی دارد و معنی جهل همین غفلت و فراموشی است و معلم کاری که میتواند بکند اینست که متعلم را متوجه و متذکر سازد تا او علمی را که در ضمیرش نهفته و از او غایب است بیاد آورد و حاضر سازد و این معنی در موارد چند از کتابهای افلاطون بر میآید و مخصوصاً در یکی از آنها که موسوم به دمن میباشد تصریح و عملاً ثابت میشود که سقراط یکی از بنده های زر خرید منن مصاحب خود را که هیچ درس نخوانده و عامی و امی صرفاً است طلبیده باندک سؤال و جوابی با او چند قضیه از قضایای هندسی را بزبان او جاری میسازد و هزار افسوس که متعلمین غالباً از نعمت وجود چنین معلمها محرومند زیرا خواه عقیده افلاطون و سقراط بر اینکه جهل غفلت و فراموشی است و عام تذکر و تنبیه است درست باشد یا نباشد این طریقه تعلیم که معلم عام را بمتعلم القاء و تحمیل نکند بلکه بگفتگو و مباحثه و سؤال و جواب لا اقل بر حسب ظاهر چنین واسمود نماید که متعلم خود بحقیقت بی رده و آنرا کشف میکند بهترین طریق است و باین طریق متعلم حقایق را هم نظر درک میکند و هم

بهرتر بخاطر میسپارد خلاصه از مطلب دور نشویم گفتگو در این بود که نظر باین عقیده که بهترین طریق تعلیم و تعلم مباحثه و سؤال و جواب است و تعلیم کتبی موافق دلخواه نتیجه نمیدهد افلاطون تحریرات خود را بصورت مکالمه در آورده است که بتعلیم شفاهی نزدیکتر و شبیه باشد و اگر در بعضی از کتابهای افلاطون گاهی دیده میشود که مباحثه و سؤال و جواب زیاده از حد از موم طولانی است و مکررات زیاد دارد از این بابت است گذشته از اینکه باید بخاطر داشت که اگر ما امروز بعضی از مطالب را بدون این تکرار و اصرار در می یابیم و فهم میکنیم بواسطه استعدادی است که در نتیجه زحمات دانشمندان پیشین برای ما حاصل شده آن بیچارهها مرارت کشیده و خون دل خورده اند تا مطالبی را که امروز بنظر ما بدیهی است یافهم آنها اشکال ندارد در اذهان راسخ نموده اند و یکی از فواید بزرگی که از مطالعه کتابهای افلاطون و بعضی دانشمندان دیگر برای اشخاص صاحب نظر حاصل میشود همین توجه است باین معنی که آن زمانها عقل و فکر مردم در چه درجه بوده و اینک بچه پایه رسید است

اکنون خوبست قدری هم در کیفیت معنوی کتابهای افلاطون وارد شویم. آثار این حکیم بزرگوار دو جنبه دارد، جنبه ادبی و جنبه فلسفی جنبه فلسفی آنرا بهتر است که بموقع بیان حکمت و فلسفه او محول نمائیم و در این جلسه قدری از جنبه ادبی گفتگو کنیم زیرا که نوشته های افلاطون در زبان یونانی از جهت فصاحت و بلاغت و لطافت و محسنات کلام دارای اعلی مرتبه است و شاید هیچ اثر نثری دیگری در آن زمان دارای این مقام نباشد البته میدانید که افلاطون را استاد حکمت اشراق میخوانند و حکمت اشراق سرچشمه اش ذوق و شور عشق است باین واسطه نوشته های افلاطون در عین اینکه نثر است بهترین اشعار است و با آنکه همواره دم از عقل و علم میزند در واقع عشق و ذوق را افاضه میکند و چه بجا و متناسب افتاده است اینقطعه مولوی معنوی که میفرماید:

مرحبا ای عشق خوش سودای ما ای دوی جمله علت‌های ما
ی دوی نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

چون افلاطون خداوند ذوق است یاد او بی اختیار انسان را عالم جذب می‌کشد و لیکن عنان سخن را بکشیم تا از مقتضای حال خارج نشویم سخن در تحقیق از چگونگی آثار افلاطون است برای اینکه آقایان اگر خواستند بمطالعه آنها پردازند از روی بصیرت وارد شوند و اوقاتی که ماصرف کردیم تا این بصیرت را دریافتیم برای ایشان صرفه جوئی شود سابقا عرض کردم که آنچه افلاطون میگوید همه را باستاد خود سقراط نسبت میدهد و باین واسطه خالی از اشکال نیست که دریابیم که واقعا کدام يك از این افکار از سقراط و چه اندازه از خود افلاطون است هر چند این تشخیص بنظر ايجاب اینقدرها اهمیت ندارد و باز بقول مولانا :

من کیم لیلی و لیلی کیست من ما یکی روحیم اندر دو بدن
وقتی که دو نفر این اندازه با یکدیگر اتحاد پیدا کردند که آثار وجودی خود را نخواستند از هم متمایز کنند ما چه اصرار داریم که آنها را از هم جدا کنیم .

جان گرگو جان سک از هم جداست متحد جانهای مردان خداست
بس برای اینکه ادای تکلیف کرده و ظفره نرفته باشیم گوئیم محققین را عقیده اینست که آنچه از افکار افلاطون در جوانی نوشته شده بیشتر میتوان بسقراط منتسب نمود و هر چه سن افلاطون بالا رفته و از عهد سقراط دور شده است افکار شخصی او غلبه کرده است و هر چند در هر موقع و بهر مناسبت که پیش میاید بوجهی و عنوانی حالات قدر و علو مقام سقراط را خاطر نشان میکند ولیکن چنین مینماید که در اوایل امر غالب چیزها که نوشته بقصد معرفی سقراط و رفع شبهه از اذهان راجع بان بزرگوار بوده است تا معلوم شود که نسبت‌های سوء که با او داده بودند چه اندازه ناشی از جهل و اشتباه و غرض حسد بوده

و همشهریان سقراط چه جنایت بزرگ مرتکب شده‌اند که چنان مردی را بمحاکمه کشانیدند و بهلاکت رسانیدند.

سابقا مکالمات افلاطون را تشبیه به تئاتر کردیم این تشبیه در بعضی از کتابهای او از حیث صورت و معنی کاملا بجاست یعنی خواندن آنها در شخص درست تاثیر خواندن تئاتر میکند مثل اینست که قصه میخواند زمان و مکان تعیین و اشخاص معرفی میشوند کیفیات مجلس معلوم می گردد وقایع روی میدهد اصحاب مجلس رفت و آمد میکنند، قهر و آشتی دارند، گفتگوها متناسب مزاج و اخلاق اشخاص است و هر کس موافق طبع و خوی خود سخن میگوید گاهی قصه و افسانه گفته می شود زمانی خطابه ایراد میکنند حقیقت و مجاز و تشبیه و استعاره بکار می رود ولیکن روی هر قته مباحثه و مجادله غلبه دارد گاهی اوقات اصحاب مباحثه حرارت و عصبانیت پیدا میکنند اما مطمئنا نه و آرامی سقراط بالاخره آنها را بجای خود مینشانند البته همه کتابها دارای همه این خصایص نیست آنها که در جوانی و زمان شادابی و نشاط فکر نوشته شده زیاتر و دلنشین تر است و هر چه روی پیری می رود مذاکرات و مباحثات عالمانه تر و خشک تر میگردد تا آنجا که آثار اخیر بصورت مکالمه است ولیکن سئوال و جواب معلم و شاگرد و در واقع تحقیق و بیان است و شوخ و شنگی های اوایل را ندارد و بعضی از آنها فقط شیوه استهزا و فن قابلگی معنوی سقراط را تمثیل میکند مکالمات اوایل غالبا فقط مباحثه است و تفحص از امر و طرح مسئله است اما جواب مسئله گفته نمیشود و نتیجه بدست نمی آید و مکالمات اواخر اظهار عقیده و تعلیم احکام است و چه مناسبت دیگر که میان آثار افلاطون و تئاتر هست اینست که البته میدانید که تئاتر اساسا برای انتقاد از احوال مردم است و یکی از بهترین وسایل برای تنبیه مستعدان میباشد بسیاری از رساله های افلاطون بهمین مقصود نوشته شده و همین خاصیت را داشته است جز اینکه تئاترهای حقیقی برای انتقاد از اخلاق و عادات است و رساله های افلاطون برای تنبیه بحقائق علمی و حکمتی و اخلاقی است و خاطر آقایان

مستبوق است که حکمت سقراط را باین دو کلمه خلاصه کرده‌اند شیوه استهزا و فن قابلیت استهزای سقراطی باین وجه بود که چون غالب مردم را گمراه و احوال و افکار آنها را برخطا میدید در پی آن بود که بر خطاهای خود آگاهشان نماید اما اینکار را مستقیماً و بصورت وعظ و خطابه و بند و اندرز نمیکرد بلکه بمباحثه و مناظره میپرداخت و غالباً خود را بنادانی میزد در ظاهر سخن بجد میگفت ولی در باطن دست میانداخت و نهان‌اش این بود که میخواهد از طرف مقابل کسب علم نماید ولی کم کم و بدون اینکه محسوس باشد آنطرف خود را گرفتار تناقض گوئی و حیرانی و سرگردانی میدید و بفساد رای و عقیده خود پی میبرد معنی قابلیت سقراط را هم که پیش بیان کردیم این شیوه را افلاطون بخوبی فرا گرفته و در بعضی از رساله های خود بهترین وجهی تمثیل میکند و در بسیاری از آن رساله‌ها بیداست که مباحثه علمی و فلسفی بهانه‌است و در باطن نظر انتقاد و عیب جوئی در عقاید مردم دارد جز اینکه بهمین نظر اشارات و کنایاتی در آنهاست که امروز چون ما از آن اوضاع و احوال ایشان دور و بیخبریم نمیتوانیم بدرستی معنی آنها را بفهمیم در هر حال مجموع نوشته‌های افلاطون را یک تئاتر یا یک رمان تشبیه میتوان کرد جامع محسنات و آرایشهای صوری و معنوی و اثری است ادیبانه و شاعرانه و عاشقانه و عارفانه و حکیمانه که هم روح را لذت میبخشد و هم نفس ترقی میدهد و هم فکر را پخته مینماید البته همه افکار و عقاید او مصدق نیست اما همه قابل تأمل و تعمق و تفکر است نوشته‌های افلاطون از زمره آثار است که خواندن آنها اگر هم فایده مستقیم نبخشد فکر انسانرا متنبه میسازد و این نوع نوشته‌ها بهترین اقسام آثار است چند دقیقه قبل عرض میکردم که سقراط و افلاطون معتقد بوده‌اند و عقیده بسیار صحیحی است که آنچه آموزگار بآموزنده تعلیم میکند اینقدرها اهمیت ندارد معلم خوب آنست که متعلم را برای بیدازد که او خود بتواند کشف حقایق کند در باره آثار کتبی خوب

هم همین سخن را میتوان گفت یعنی بهترین عبارت آن نیست که مستقیماً خواندنش چیزی بخواننده بیاموزد بلکه آنست که فکر خواننده را بیدار و متنبه کند و چون فکر نگار افتاد بسا حقایق را خود کشف میکند نوشته‌هایی که این خاصیت را داشته باشد فراوان نیست آثار افلاطون این خاصیت را بکمال دارد و مخصوصاً از اینجهت گرانبهاست .

گمان میکنم بقدر کفایت اطلاعاتی را که درباره آثار افلاطون لازم بود بیان کردم و موقع آن رسیده‌است که وارد شویم در اینکه در این کتابها چه مطالبی هست و فلسفه افلاطون و تعلیمات او از چه قرار است ولیکن وقت گذشته و این مبحث هم طولانی است و بهتر آنست که بجلسه دیگر محول کنیم همیشه قدر برای تکمیل مرام عرض میکنم اطلاعاتی که من بسمع آقایان رسانیدم و آنچه بعد اگر موفق بشوم خواهم رسانید همه از منابع اروپائی یا مأخوذ از کتابهای خود افلاطون است اگر میخواهید بدانید محققین ما درباره افلاطون چه گفته‌اند متأسفانه باید عرض کنم دانشمندان ما از افلاطون تقریباً بیخبرند البته کلیات احوال افلاطون و فلسفه او را میدانند و میگویند اما نه چنانکه درخور مقام اوست اولاً در امور تاریخی اشتباه و غلط بسیار دارند و پیداست که اطلاعاتشان از تاریخ یونان و مردان یونانی بسیار ناقص و مخدوش و بی‌مأخذ بوده‌است ثانیاً در فلسفه افلاطون پیداست که آگاهی ایشان بواسطه مقولات دیگران است با آنکه از رسالات افلاطون اسم میبرند و بعضی از آنها را میگویند بعمری نقل شده‌است ولیکن آثاری پیدا نیست که شناسائی درستی از آن کتابها داشته باشد آنچه هم مرئی نقل شده باقی نمانده‌است و نمیدانم علت این بی‌التفاتی حکمای ما نسبت بافلاطون چه بوده است آنچه حدس میزنم اینست که از کتابهای یونانی کمتر چیزی مستقیماً بفضلائی ما رسیده و معلومات ایشان نسبت بیونان و یونانیان و حکمت و فلسفه یونان بتوسط ترجمه‌هایی بوده‌است که بزبان سریانی و عبرانی شده بوده‌است و مترجمین چنانکه باید و شاید حق ترجمه را ادا نکرده بودند و مخصوصاً نسبت بذوقیات یونان و لطائف

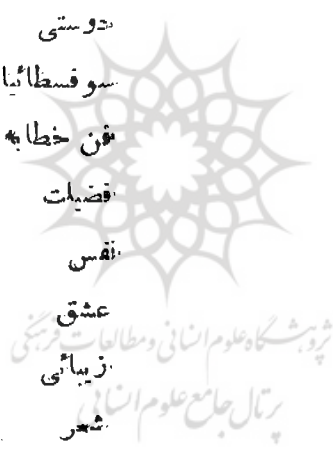
شعری و صنعتی و عبارتی توجه نداشته یا معرفتشان بزبان یونانی بدرجه نبوده است که آن لطائف و محسنات را درک کنند و با اختلاف مذاق و مشرب سبب شده است که باین امور توجه نکرده اند و شاید که مفتونی فوق العاده شیخ الرئیس ابوعلی سینا نسبت بارسطو نیز در این باب بی مدخلیت نبوده که افلاطون را تحت الشعاع ارسطو قرار داده تا آنجا که شیخ بزرگوار در کتاب شفای خود میفرماید اگر معلومات افلاطون این است که به ما رسیده بضاعتش در علم مزاجه بوده است .

این جانب تصدیق دارم که مقدار معلوماتی که از کتب ارسطو در قشر حکمت و فلسفه بدست میاید خیلی بیش از کتب افلاطون است و البته ارسطو علم و حکمت را توسعه داده و تنظیم و تدوین نموده است اما مطالعه کتب افلاطون گذشته از لذتی که از جنبه ادبی و ذوقی و شعری عاید میکند هر گاه بنظر عمیق دیده شود معلوم میکنند که مایه حکمت و فلسفه خواه از ارسطو و خواه از حکمای دیگر همه از افلاطون و واسطه افلاطون از سقراط بوده است و یقین است که اگر دانشمندان ما کتابهای افلاطون یا ترجمه های صحیح بلخ از آن در دست می داشتند چنانکه باید و شاید قدر آنها را میدانستند این است آنچه من تاکنون استنباط کرده ام و شاید تتبع و تفحص کامل معلومات دیگر هم بدست بدهد و حقیقت بنحو دیگر ظاهر گردد عجلاله برای آگاهی از احوال و تعلیمات افلاطون آنچه من دیده ام مراجعه بمنابع و ماخذ خودمان بی حاصل است و برای درک حقیقت مقام افلاطون باید بکتابهای اروپائیان متوسل شد و بهتر از همه مطالعه خود آثار افلاطون است که هم کیفیت ذوقی دارد هم تاثیرات اخلاقی و علمی و من امید ندارم که از عهده ادای حق او برآیم آقایان هم از من متوقع نباشند . در جلسات آینده همینقدر باندازه توانائی خودم مفتاحی بدست آقایان خواهم داد که بعدها چون بکتابهای افلاطون مراجعه فرمائید آنچه باید درک کنید بذوق و فهم خودتان بهتر و بیشتر از آنچه من بتوانم بیان کنم دریابید .

اینک آنچه از کتاهای افلاطون که امروزه اصیل بودن آنها مقطوع
یا قریب یقین است فهرست میکنیم بترتیب تاریخی که برای آنها می توان

قائل شد و البته این ترتیب حدسی و فرضی و تقریبی است :

اسم اصلی	اسم بدلی
خطابه دفاعیه سقراط	تکلیف
اقریطون	تقدس
اوطوقرون	زیبا
هی پیاس اول	تقیقرا انسان
الکیاداس اول	دروع
هی پیاس دوم	خردمندی
خرمیدس	دوستی
لوئیس	سوفسطائیان
پروتاگوراس	فن خطابه
گورگیاس	قضیات
مینن	نفس
فیدون	عشق
مهمانی	زیبائی
فدروس	شعر
ایون	خطابه رئائیه
منکسینوس	مرد جدلی
اوطوودیوموس	خواص انسانی
کراتولس	عدالت
سیاست	صورت (مثل)
پرماتیدس	



علم	طنی تیتوس
وجود	سوفسطائی
پادشاهی	مرد سیاسی
لذت	فیلدوس
طبیعت	طیماوس
انلاتییدا	کریتیاس
قانون گذاری	نوامیس
حکیم یا گفتگوی شبانه	اینومیس

نقل از سقینه صائب

آثار متوسطان

خواجه لطیف معنوی

رقت معنی زمین تا زدل آمد به بیان کهنه گردید سخن تا زلب آمد بزبان

مطیعی تونی

زلف مشکینی که بر رخسار جانان منست دال بر مضمون احوال پریشان منست

عبدی شفروه

بود موئی بر اندامش کمر نام چگوم مو کجا بودش بر اندام

پا افکنده کیسوی سمن سای بلی تازیك باشد شمع را بای

دیده آهوان نشان کردند تیر را میل سر مه دان کردند

قاسم یك حالتی

از نصیحت میدهم تسکین دل آزرده را

نیست مرهم جز زبان نخجیر پیکان خورده را

وانشد هرگز دل تکم که میماند گره

آر زوی خنده در دل غنچه بژ مرده را

میتوان یافت از آن حسن تو نواز ترا

می شنیدم ز بس برده شب آواز ترا

بقیه در صفحه ۲۰۹